



انجمن علمی فقه‌بزرای تطبیقی ایران



فصلنامه فقه‌بزرای تطبیقی

Volume 1, Issue 1, 2021

## Juridical Re-examination of Accepting Repentance in Rape

Seyed Sajjad Kazemi\*<sup>1</sup>, Hamed Chegini<sup>2</sup>, Mohammad Amin Ahmadiani<sup>3</sup>, Naghmeh Farzaneh<sup>3</sup>

1. Assistant Professor, Department of Law, Faculty of Literature and Humanity, Malayer University, Malayer, Iran.

2. PhD, Department of Law, Faculty of Humanity, Edalat University, Tehran, Iran.

3. PhD Student, Department of Law, Faculty of Humanity, Edalat University, Tehran, Iran.

### ARTICLE INFORMATION

**Type of Article:**

**Original Research**

**Pages: 1-16**

**Corresponding Author's Info**

**ORCID:** 0000-0002-9943-3150

**TELL:** +989183861334

**Email:** sskazemi92@malayeru.ac.ir

**Article history:**

**Received:** 06 Jan 2021

**Revised:** 16 Feb 2021

**Accepted:** 28 Feb 2021

**Published online:** 21 Mar 2021

**Keywords:**

*Adultery, Repentance,  
Victim, Right of God,  
Right of People,  
Fall of Hadd.*

### ABSTRACT

Repentance is one of the institutions that is very effective in the crimes of Haghó Allahi. In some crimes, this institution, although it may reduce the burden of sin and the punishment of the Hereafter, But it does not abolish Hadd. One of these crimes is adultery, which is one of the crimes against spiritual personality and physical integrity. This crime causes serious harm to the women of the society in such a way that the victim is directly harmed by this crime and indirectly harms the society. This is the reason why this crime, contrary to the prevailing opinion (and the opinion of the legislator in Article 114 of the Penal Code), should be considered as crimes of human rights and therefore repentance should not be considered acceptable in it; The reasons for this can also be obtained, first of all, by the analogy (priority analogy) of the crime of Qazf, in which the execution or non-execution of the Hadd was violated, because he was directly severely injured mentally and physically in this violation. Therefore, the victim must decide on the punishment or non-punishment of the aggressor, that is, he can request the execution of the Hadd or pardon him. Thus, the forgiveness of the victim is a necessary condition for the fall of rape (murder). The second reason for the inhumanity of the crime of rape can be proved by paying attention to the application of narrations in which the transgressor does not repent and the opinion of some contemporary jurists confirms it.



This is an open access article under the CC BY license.

© 2021 The Authors.

**How to Cite This Article:** Kazemi, SS; Chegini, H; Ahmadiani, MA & Farzaneh, N (2021). "Juridical Re-examination of Accepting Repentance in Rape" . *Journal of Comparative Criminal Jurisprudence*, 1(1): 1-16.



انجمن علمی فقه‌پژای تطبیقی ایران

# فصلنامه فقه‌پژای تطبیقی

www.jccj.ir



فصلنامه فقه‌پژای تطبیقی

دوره اول، شماره اول، بهار ۱۴۰۰

## بازپژوهی فقهی پذیرش توبه در زناى به عنف؛ با تکیه بر مفهوم و معیارهای تمییز حق الله یا حق الناسی بودن جرائم

سید سجاد کاظمی<sup>۱\*</sup>، حامد چگینی<sup>۲</sup>، محمد امین احمدیانی<sup>۳</sup>، نغمه فرزانه<sup>۳</sup>

۱. استادیار، گروه حقوق، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه ملایر، ملایر، ایران. (نویسنده مسؤول)

۲. دکتری، گروه حقوق جزا و جرم‌شناسی، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه عدالت، تهران، ایران.

۳. دانشجوی دکتری، گروه حقوق جزا و جرم‌شناسی، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه عدالت، تهران، ایران.

### چکیده

توبه یکی از نهادهایی است که در جرایم حق الهی بسیار تأثیرگذار است. این نهاد در برخی جرایم اگرچه ممکن است بار گناه و عذاب اخروی را زایل کند، اما مسقط حد نیست. یکی از این جرایم، زناى به عنف است که از جرایم علیه شخصیت معنوی و تمامیت جسمانی است. این جرم آسیب‌های جدی به زنان جامعه وارد می‌نماید به نحوی که شخص بزه‌دیده، مستقیماً از این جرم صدمه دیده و به‌طور غیرمستقیم جامعه آسیب می‌بیند. به همین علت است که این جرم را برخلاف نظر غالب (و نظر قانونگذار در ماده ۱۱۴ ق.م.ا) می‌بایست از جرایم حق الناس تلقی کرده و لذا توبه را در آن قابل پذیرش ندانست؛ دلایل این موضوع را نیز اولاً با قیاس (قیاس اولویت) از جرم قذف می‌توان دریافت داشت که در آن اجرا یا عدم اجرای حد دردست بزه‌دیده بوده، چراکه او مستقیماً در این تجاوز دچار آسیب شدید روحی و جسمی شده است. بنابراین قربانی باید درباره مجازات یا عدم مجازات متجاوز تصمیم‌گیری کند، یعنی می‌تواند تقاضای اجرای حد کند یا او را عفو نماید. پس گذشت بزه‌دیده، شرط لازم سقوط حدزناى به عنف (قتل) می‌باشد. دلیل دوم حق الناسی بودن جرم زناى به عنف را از توجه به اطلاق روایات می‌توان به اثبات رساند که در آنها توبه متجاوز متصور نشده و نظر برخی فقهای معاصر نیز مؤید آن است.

### اطلاعات مقاله

نوع مقاله: پژوهشی

صفحات: ۱-۱۶

اطلاعات نویسنده مسؤول

کد ارکید: ۳۱۵۰-۹۹۴۳-۲۰۰۲-۰۰۰۰-۰۰۰۰

تلفن: +۹۸۹۱۸۳۸۶۱۳۳۴

ایمیل: sskazemi92@malayeru.ac.ir

سابقه مقاله:

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۱۰/۱۷

تاریخ ویرایش: ۱۳۹۹/۱۱/۲۸

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۱۲/۱۰

تاریخ انتشار: ۱۴۰۰/۰۱/۰۱

واژگان کلیدی:

زناى به عنف، توبه، بزه‌دیده، حق الله،

حق الناس، سقوط حد.

خوانندگان این مجله، اجازه توزیع، ترکیب مجدد، تغییر جزئی و کار روی حاضر به صورت غیرتجاری را دارند.



© تمامی حقوق انتشار این مقاله، متعلق به نویسنده می‌باشد.

## مقدمه

حق الناس ندارد و ضرر و زیان وارده به اشخاص حتی با وقوع توبه و سقوط مجازات باید جبران شود. در زنا با عفت برخلاف زنا با رضایت (تراضی) طرفین صدمات شدید فیزیکی، حیثیتی و روحی، روانی به بزه‌دیده وارد می‌شود. در هنگام مجازات مرتکب حتماً باید میزان، شدت و صدمات وارده به بزه‌دیده و نظر وی در فرآیند رسیدگی و مجازات مرتکب مورد توجه قرار گرفته شود. به گفته عده‌ای از حقوقدانان، هرگاه جرم زنا با عفت و اکراه صورت گیرد با توجه به آثار سوء جسمانی، روانی و حیثیتی که برای قربانی دارد، می‌تواند جرایم علیه اشخاص نیز محسوب شود (میرمحمد صادقی، ۱۳۹۳: ۴۹۹). وقتی به تمامیت شخصی افراد تجاوز شود، آن شخص (بزه‌دیده) باید در فرآیند محاکمه و مجازات متجاوز دخالت داده شود که متأسفانه در تبصره ۲ ماده ۱۱۴ ق.م.ا ۱۳۹۲ به نقش بزه‌دیده و حق او در تقاضای مجازات و دخالت او در فرآیند محاکمه توجهی نشده است. یعنی با احراز ندامت و توبه‌ی متجاوز، مجازات سنگین این جرم سقوط کرده و به یک مجازات سبک (تعزیری درجه شش)<sup>۱</sup> تنزل می‌یابد، در حالی که در جرم قذف، که تنها با یک لفاظی ساده ارتکاب می‌یابد، جز با گذشت مقذوف، حد سقوط نخواهد کرد. حال اینکه این جرم انتساب لسانی اعمال شنیع زنا و لواط است، اما زنا با عفت جرمی است که با زور و اجبار نسبت به بزه‌دیده محقق شده و صدمات آن به مراتب شدیدتر از قذف است.

تفاوت مذکور در تأثیر توبه در حد قذف و زنا به مبانی هر یک از این دو حد که یکی حق الله و دیگری حق الناس است، بازمی‌گردد؛ به درستی توبه در حق الناس نباید تأثیری داشته باشد زیرا با وجود توبه و اسقاط مجازات مرتکب، عملاً حق الناس ضایع شده به هیچ طریقی جبران نمی‌گردد. آنچه در تبصره ۲ ماده ۱۱۴ قانون مجازات اسلامی نیز بیان شده، به این دلیل است که فقها کلیه احکام مربوط به زنا را در یک

در ارتکاب جرایم جنسی با عفت و اکراه، بزه‌دیده علاوه بر تعرض به جسم و تمامیت فیزیکی، از لحاظ روحی، روانی و حیثیتی نیز صدمات جبران‌ناپذیری می‌بیند. اگرچه صدمات جسمی و فیزیکی پس از مدتی بهبود می‌یابند ولی صدمات روحی و روانی و حیثیتی گاه تا آخر عمر بزه‌دیده را رها نخواهد کرد و همواره صدمات و تأثیرات اجتماعی آن با بزه‌دیده همراه خواهد بود.

یکی از عوامل ارتکاب این جرم عامل انسانی است ولی باید قائل به این امر شد که عوامل جنسیتی، حقوقی، اجتماعی، فرهنگی و محیطی گاه تأثیر فراوانی در ارتکاب این جرم و رسیدن نیت مجرمانه به عمل مجرمانه دارد. یکی از مواردی که می‌تواند به عنوان اعمال بازدارنده در ارتکاب این جرم باشد، قبح اجتماعی و مجازات‌های قانونی تعیین شده برای این نوع جرایم است. از آنجا که انسان‌ها در انجام هر عملی دارای تفکر منفعتی می‌باشند و همواره در انجام کلیه امور میزان عایدات و ضررهای وارده را محاسبه و سپس تصمیم به انجام عمل می‌گیرند، در ارتکاب اعمال مجرمانه نیز اگر مجازات‌ها و قبح اجتماعی وارده بر شخص مرتکب بسیار بیشتر از عایدات حاصله از انجام عمل باشد می‌تواند به عنوان عامل بازدارنده عمل کرده و شخص را از ارتکاب جرم بازدارد. بر همین اساس در حدود هرگونه تخفیف و تبدیل مجازات و عدم اجرای آن جز در مواردی که خود شرع اسلام تعیین نموده منتفی دانسته شده است که آن هم باید با حصول شرایط معین شده شرعی باشد. یکی از این موارد، توبه مرتکب جرم است؛ ندامت و پشیمانی مرتکب جرم می‌تواند از اساسی‌ترین و مهمترین عوامل برای پیشگیری از تکرار جرم باشد. بر همین اساس نیز در شرع مقدس اسلام توبه مرتکب کیفر وی را در اکثر موارد ساقط می‌نماید.

اگرچه در فواید و مزیت‌های توبه در جامعه اسلامی و تأکید فراوان فقهی و روایی آن جای هیچ بحثی نیست، ولی سؤالی که به ذهن متبادر می‌شود این است که آیا توبه تنها می‌تواند حق الله را از بین ببرد یا در حق الناس نیز تأثیرگذار است؟ همانگونه که از متون فقهی مبرهن است، توبه تأثیری در

۱- مجازات درجه شش: «حس بیش از ۶ ماه تا دو سال، جزای نقدی بیش از بیست میلیون ریال تا هشتاد میلیون ریال، شلاق از سی و یک تا هفتاد و چهار ضربه و تا نود و نه ضربه در جرایم منافی عفت، محرومیت از حقوق اجتماعی بیش از شش ماه تا پنج سال» (ماده ۱۹ قانون مجازات اسلامی)

بر توبه متجاوز، گذشت بزه‌دیده این جرم نیز شرط لازم و ضروری است.

#### ۱- مفهوم‌شناسی زنا به عنف و توبه

توبه و زنا به عنف در لسان فقها و حقوقدانان به شرح ذیل تعریف شده و مصادیق آن مشخص گردیده است.

##### ۱-۱- زنا به عنف

زنا به عنف از دو عنصر زنا و عنف تشکیل شده است. فقها تعریفی از زنا به عنف ارائه ندادند و تنها به تعریف زنا پرداخته‌اند.<sup>۱</sup> ایشان در بحث زنا با اکراه نیز به عدم رضایت مجنی علیه اکتفا نموده‌اند. به عنوان مثال امام خمینی (ره) در این زمینه چنین بیان داشته‌اند: «زنا به عنف، به معنای آن است که مثلاً زنی به عمل زنا راضی نباشد و مرد با زور و ارباب و تهدید با او زنا کند» (موسوی خمینی، ۱۳۶۶: ۵۹).

پس لازم است که به معنای عنف و اکراه و مصادیق آن، در کتب فقهی که با عنوان اکراه آمده است، مورد بررسی قرار گیرد؛ «اکراه عبارت است از وادار کردن دیگری به عمل یا ترک عملی که از آن کراهت دارد، به شرط آنکه این وادار کردن با تهدید نسبت به جان یا عرض یا مالی مهم از جانب مکره توأمان باشد» (انصاری، ۱۳۴۰: ۳۲۶). بنابراین آنچه مکره در مورد عمل اکراهی فاقد آن است، رضا و طیب نفس است.

برخی حقوقدانان، اکراه را به معنای اجبار و از بین بردن قصد و اراده معنی کرده‌اند (اردبیلی، ۱۳۸۲: ۹۲). ولی این معنا دارای اشکال است، زیرا گاهی اکراه هم با اکراه ناقص نیز به وجود می‌آید و بر آن صدق می‌کند، مثل فریب دادن دختر در زنا به عنف. بنابراین ملاک برای اینکه عمل زنا، اکراهی (به عنف) محسوب شود، حداقل این است که مکره رضایت و طیب نفس نداشته باشد که در این صورت، اجبار که عملی

مبحث آورده و بین زنا با رضایت و زنا به عنف قائل به تفکیک نشده‌اند. همانگونه که براساس منابع فقهی، زنا با رضایت را حق‌الله دانسته‌اند به دلیل عدم تفکیک بین انواع زنا، زنا به عنف و اکراه را نیز ملحق به حق‌الله دانسته و کلیه احکام مربوط به زنا با رضایت به زنا به عنف نیز تعمیم داده شده است. همانگونه که بیان شد با عنایت به صدمات وارده به بزه‌دیده در زنا به عنف و اکراه و مبنای تقسیم‌بندی حقوق به حق‌الله و حق‌الناس باید قائل به این امر شد که زنا به عنف نمی‌تواند حق‌الله محض باشد که به‌صرف توبه مرتکب و احراز آن و بدون در نظر گرفتن صدمات شدید وارده به بزه‌دیده و حتی جلب رضایت وی، مجازات حدی مرتکب کاملاً ساقط شود، بلکه می‌توان (و البته می‌بایست) این حد را جزء حق‌الناس محسوب نمود و آثار موارد حق‌الناس مانند قذف را در آن مجری دانست.

قذف - انتساب لسانی زنا و لواط به اشخاص - یکی از جرایم حدی می‌باشد که شارع جز از طریق گذشت بزه‌دیده، حد آن را قابل سقوط ندانسته است؛ دلیل آن متضرر شدن مستقیم فرد از انتساب لفظی اعمال شنیع لواط و زنا است، و این موضوع نشان‌دهنده این امر است که جریحه‌دار شدن آبرو و حیثیت افراد برای شارع اهمیت به‌سزایی دارد؛ لذا رضایت و عفو بزه‌دیده مورد توجه بوده و جزء شروط لازم در سقوط حد قذف قرار گرفته است و از این حکم شارع حق‌الناس بودن آن به دست می‌آید. حال با عنایت به صدمات شدید جسمی، روحی و اجتماعی وارده به بزه‌دیده زنا به عنف، همه این امور نادیده گرفته شده و با الهام گرفتن قانونگذار از فقهایی که زنا به عنف را زیرمجموعه زنا با رضایت لحاظ کرده و آن را حق‌الله محض محاسبه نموده‌اند، تأثیر توبه در آن را نیز بر همین اساس بیان داشته و تأثیر نظر بزه‌دیده این جرم را صدمات متعددی از جرم متحمل شده است را نادیده گرفته است. این مقاله سعی دارد با بررسی نظرات فقهی و روایات، مبنای تقسیم‌بندی حق‌الله و حق‌الناس، میزان تأثیر توبه در حق‌الله و حق‌الناس و با قیاس اولویت زنا به عنف با حد قذف به این نتیجه‌گیری دست یابد که زنا به عنف با احکام کلی زنا به رضایت متفاوت بوده و آثار حق‌الناس بودن این جرم مشهود بوده و در تأثیر توبه در سقوط مجازات آن، علاوه

۱- «ایلاج ذکر الانسان حتى تعتب فی فرج امرأه - قبلا او دبراً - و ...» (حلی، ۱۴۱۳: ۱۷۰) «ایلاج الانسان حشفه ذکره فر فرج امرأه محرمة علیه اصالة من غیر عقل و لا ملک و لاشبهه و لا فرق فی ذلک بین القبل و الدبر...» (خویی، ۱۳۹۱: ۸۳).

شدیدتر از اکراه است (یعنی به کلی شخص فاقد اراده می‌گردد) نیز داخل در اکراه می‌شود.

حقوقدانان تعاریف مختلفی از زنا به عنف ارائه کرده‌اند: زنا به عنف برگرفته از کلمه لاتین «Rape» به معنای «گرفتن با زور» است. در متون عرفی به معنای دستیابی شهوانی به یک زن با خشونت و اجبار و برخلاف میل او تعریف می‌شود. براساس تعاریف مرسوم و سنتی، تجاوز جنسی شامل «آمیزش جنسی غیرتوافقی انجام شده توسط یک مرد علیه یک زن که نه با او ازدواج کرده و نه با هم زندگی کرده‌اند» (سیگل، ۱۳۸۵: ۵۱۸). در تعریف دیگر آمده است: «همان هتک ناموس است که عبارت است از مجامعت با زنان که در زنان باکره معمولاً با ازاله بکارت است» (گودرزی، ۱۳۸۶: ۳۰۳). در تعریف دیگری، «زنا به عنف، ارتکاب عمل نزدیکی با یک زن یا دختر برخلاف میل و توافق او؛ خواه غلبه بر تمایل او با تهدید به اعمال زور انجام گیرد، خواه به کمک دارو مسموم کننده یا به دلیل نقایص عقلانی، قربانی قادر به قضاوت منطقی نبوده یا سنش پایین‌تر از سن اختیار رضایت باشد» (اوحدی، ۱۳۸۴: ۳۰۸). این تعریف به تعریف قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ (مصادیق آن) نزدیک‌تر است.

زنا به عنف (تجاوز به عنف) نوعی رفتار خشن و تحقیرآمیز است که از طریق اعمال جنسی صورت می‌گیرد. این عمل برای ابراز قدرت و خشم صورت گرفته و به ندرت در چنین مواردی رابطه جنسی موضوع اصلی بوده و بیشتر اوقات مسائل جنسی به خدمت نیازهای غیرجنسی درمی‌آید (مهری متنکلابی، ۱۳۸۹: ۱۰۹). همان‌طور که در کتب فقهی آمده است فرقی نمی‌کند که عمل زنا از مقعد (دُبُر) انجام شود یا فرج (قَبُل) به عبارت دقیق‌تر می‌توان گفت: «ایلاج ذکر الانسان حتى تغتبت فی فرج امرأه - قبلا او دبراً و ...» (حلی، ۱۴۱۳: ۱۷۰).

با توجه به مطالب فوق می‌توان گفت که زنا به عنف نوعی انحراف جنسی است که شخص به این دلیل که نمی‌تواند از طرق عادی و با ایجاد رابطه انسانی مشروع و قانونمند

نیازهای خود را برطرف کند، با تمسک به زور و جبر و خلاف میل طرف مقابل به تمامیت جنسی او تعرض می‌کند. مهمترین ملاک برای تمییز زنا به تراضی از زنا به عنف، عدم رضایت و لزوم استفاده از اهرم اکراه و اجبار در بزه دیده است که باید احراز شده و الا زنا به تراضی ملحوظ می‌شود.

### ۱-۲- توبه

توبه از ریشه «ت و ب» در لغت به معنای بازگشت یا بازگشت از گناه است (ابن فارس، ۱۴۰۴: ۳۵۷). برخی این تعریف را مقید به رجوع از گناه دانسته‌اند: «توبه یعنی ترک گناه به بهترین وجه آن، و آن رساترین و گویاترین شکل از صورت‌های عذرخواهی است» (راغب اصفهانی، ۱۴۱۶: ۱۶۹). حرف «تاء گرد» تاء تأنیت مصدر است و می‌تواند علامت وحدت هم باشد.

در مورد تعریف اصطلاحی «توبه» تعاریف متعددی ارائه شده است؛ از نظر عده ای توبه پشیمانی و برگشتن از گناه است. توبه، علم به عظمت گناه، پشیمانی، عزم بر ترک آن در حال و آینده، و جبران گذشته است (غزالی، ۱۴۰۲: ۴). از نظر برخی دیگر، توبه همان معنای لغوی یعنی بازگشت و رجوع، و بازگشت بنده به سوی خدا است (طباطبایی، ۱۳۹۲: ۳۸). در تعریفی دیگر توبه به معنای «بازگشت توأم با پشیمانی از گناه به سوی خداوند، و عزم و اراده بر عدم بازگشت به گناه، و سعی و تلاش بر جبران گذشته چه حق الناس و چه حق الله، و روی آوردن به حسنات و طلب مغفرت از خداوند نسبت به گناهان گذشته» بیان شده است (امینی، ۱۳۹۳: ۳۸).

### ۱-۳- جلوه‌های زنا به عنف

در لسان فقها، برخی موارد ملحق به زنا به عنف بوده که از مهمترین آنها می‌توان به مواردی چون زنا با اکراه و عنف، زنا در حال خواب، بی‌هوشی و مستی و زنا با دختر نابالغ اشاره کرد.

مفهوم عنف و اکراه در هر دو موضوع به یک معنی می‌باشد و به تصریح برخی فقها، در خصوص لواط به عنف و اکراه نیز جاری است (فتحی، ۱۳۹۲: ۲۰۴). عنف در لغت عرب به معنای ضد رفق و مدارا و به معنای شدت و مشقت آمده است



(فتحی، ۱۳۹۲: ۲۰۸). پس می‌توان گفت که زناى با زن در حال بی‌هوشی، خواب یا مستی وی، در حکم زناى به عنف بوده و موجب قتل زانی خواهد شد.

علاوه بر موارد مذکور از دیگر مواردی که در قانون مجازات اسلامی و لسان فقها موجب می‌شود که زنا، در حکم زناى به عنف باشد زنا با دختر نابالغ است. زناى نابالغ از طریق اغفال و یا فریب وی منظور است هرچند رضایت ظاهری وجود داشته باشد که فقها رضایت دختر نابالغ را در فرض مذکور مانند عدم رضایت فرض کرده‌اند زیرا غالباً دختران نابالغ درک درستی از این جرم نداشته و از آثار و تبعات آن آگاهی کافی ندارند. در نتیجه رضایت ظاهری آنها ناشی از فریب و اغفال آنها است و لذا این رضایت ظاهری موجب خروج موضوع از عنف و اکراه نخواهد بود. حتی برخی فقها، زنا با دختر نابالغ غیرممیز را مطلقاً در حکم عنف دانسته‌اند، چه همراه با فریب و اغفال باشد و چه همراه با فریب و اغفال نباشد (فتحی، ۱۳۹۲: ۲۰۸).

## ۲- اثرات توبه در حدود

در کتب فقهی به وجوب توبه اشاره شده و امروزه نیز به‌عنوان یکی از عوامل تخفیف یا سقوط مجازات مطرح است که بزهکار با ندامت و پشیمانی از ارتکاب عمل خویش، تمام سعی خود را در جبران میزان خسارت وارده به خویش و جامعه می‌نماید. عناوین دیگر چون «عدول اختیاری» یا «عذر قانونی» یا نهادهایی مشابه نیز به توبه اطلاق شده است. تأکید فراوان قرآن و تشویق گناهکاران به توبه، نشان از اهمیت آن دارد. بدون شک و به‌اتفاق دانشمندان علوم اسلامی، توبه صادقانه با رعایت شروط و ارکان آن، عامل سقوط مجازات فردی و شمول غفران الهی خواهد بود، زیرا از نظر دینی، کفاره گناه به حساب می‌آید و گناهان را محو می‌کند.<sup>۳</sup>

(ابن فارس، ۱۴۰۴: ۱۵۸). در لسان العرب در تعریف عنف بیان شده است: «العنف الخرق بالأمر و قله الرفق، و هو ضد الرفق. عنف به و علیه یعنف عنفاً و عنافهً و... و هو عنیف اذا لم یکن رفیقاً فی امره» (ابن منظور، ۱۴۱۴: ۲۵۷). در زبان فارسی نیز عنف به معنای وفق و مدارا نکردن بر کسی، درشتی نمودن با کسی، تندى و ستیزه نمودن، شدت و قساوت آمده است (دهخدا، ذیل کلمه). بنابراین زناى به عنف به معنی جبر فیزیکی زانی نسبت به مزنی‌بها است ولی در زناى اکراهی جبر فیزیکی نیست مانند آنکه مرد، زن را تهدید می‌کند که اگر تن به زنا ندهد فرزند او را می‌کشد. اگر زن تن به زنا دهد مصداق اکراه به زنا است و مجازات زانی قتل است (مکارم شیرازی، ۱۴۲۷ق: ۲۷۴). لازم به ذکر است موارد دیگری در قانون نیز ذکر شده از جمله زناى از طریق ربایش و زناى از طریق تهدید که این عناوین ذیل مورد زناى با اکراه و عنف قرار می‌گیرند.

یکی دیگر از مصادیق زناى به عنف زنا در حالات خواب، مستی یا بی‌هوشی اتفاق می‌افتد؛ مستند روایی نظر فقها در مورد زناى در حال خواب، مستی و بی‌هوشی، صحیحه برید العجلی و صحیحه زراره (حر عاملی، ۱۴۰۹: ۱۰۸) است. همچنین فقها در استفتائات قضایی نسبت به زناى پزشک یا هر فرد دیگری در حالت بی‌هوشی بیمار، به‌اتفاق<sup>۱</sup> موضوع را از مصادیق زناى به عنف محسوب داشته‌اند. همچنین فقها در پاسخ به این سؤال که آیا مراد از عنف، صرف نداشتن رضایت است؟ و آیا به موارد زنا با مست، نائم و بی‌هوش نیز عنف صدق می‌کند؟<sup>۲</sup> اظهار داشته‌اند: «طبق روایات وارده صحیحه بین اکراه و اجبار فرقی نیست و اگر از ناحیه مرد، زن مورد اکراه و یا اجبار قرار گیرد مرد باید کشته شود بنابراین اگر مرد دست و پای زن را ببندد و مرد با وی زنا کند، باید مرد کشته شود، همچنین اگر زن در خواب یا بی‌هوشی باشد»

۱- آیات عظام تبریزی، حسینی سیستانی، صافی گلپایگانی، مکارم شیرازی، نوری همدانی و ...

۲- پاسخ و سوالات کمیسیون استفتائات و مشاورین حقوقی شورای عالی قضایی، جلد دوم، تهران، روزنامه رسمی جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۶۳، سوال ۵۸۱۳

۳- «فَمَنْ تَابَ مِنْ بَغْضَاتِهِمْ وَأَصْلَحَ فَإِنَّ اللَّهَ يَتُوبُ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ» (مائده/ ۳۹)

## ۲-۱- نقش توبه در سقوط حدود

در حدودی که جنبه حق‌الهی آن غلبه داشته باشد، هرگاه مرتکب جرم قبل<sup>۲</sup> از اثبات جرم توبه کند، حد ساقط می‌شود البته درخصوص محاربه در صورتی توبه مسقط مجازات است که قبل از دستگیری باشد.<sup>۳</sup> جز در یکی از حدود که توبه موجب سقوط مجازات آن نمی‌شود.<sup>۴</sup> حد قذف با توبه مرتکب سلقط نشده و تنها با عفو مقذوف سقوط می‌کند (نجفی، ۱۴۰۴: ۳۰۷). قذف تنها حدی است که تمام فقها به حق‌الناس بودن محض آن اذعان کرده‌اند (موسوی اردبیلی، ۱۴۲۳: ۳۷۶). به طوری که جز با مطالبه مقذوف (شکایت مقذوف) حد قذف اقامه نمی‌شود (طوسی، ۱۳۵۱: ۱۷۶).

در همه حدود، اگر جرم با اقرار ثابت شده باشد و مرتکب بعد از اقرار به جرم توبه کند، حاکم حق عفو دارد و می‌تواند او را عفو و مجازات او را ساقط کرده یا با عفو وی موافقت نکند و حد را بر او جاری سازد<sup>۵</sup> که این مورد در کتاب سرائر ادعای اجماع شده است (نجفی، ۱۴۱۳: ۲۹۳). همچنین این موضوع در ماده ۱۱۴ قانون مجازات اسلامی مورد قبول قانونگذار واقع شده است. برخی فقهای معاصر از جمله آیت‌الله بهجت، آیت‌الله گلپایگانی، آیت‌الله نوری‌همدانی، آیت‌الله فاضل لنکرانی، آیت‌الله مکارم‌شیرازی و آیت‌الله موسوی‌اردبیلی، به حکم این ماده پاسخ مثبت داده و نظر موافق با آن داده‌اند (فتوحی، ۱۳۹۲: ۱۳۴).

در زنا به عنف، طبق نظر فقها اگر زنا با اقرار ثابت شده باشد و مرتکب بعد از اقرار توبه کند، امام بین عفو یا اجرای مجازات مخیر است، اما اگر زنا به عنف به غیر از اقرار ثابت

پشیمانی یا عدول از ارتکاب جرم، می‌تواند به‌عنوان یکی از عوامل فردی کردن مجازات مورد بحث قرار گیرد و آثاری چون تعلیق، تخفیف، و سقوط مجازات یا تعلیق تعقیب را به همراه داشته باشد زیرا شخصی که خطا می‌کند و از کرده خود پشیمان می‌شود مانند کسی نیست که به ادامه ناسازگاری با جامعه اصرار می‌ورزد. مجازات چنین شخصی که اصلاح شده و حاضر است گذشته خود را جبران کند، در بسیاری موارد نه تنها نفعی برای خود او و جامعه در پی ندارد، بلکه مضرات فراوانی خواهد داشت.

توبه به طور کلی در حدود پذیرفته شده و سبب سقوط مجازات آن می‌شود اما در جرایم مختلف این نهاد تأثیر متفاوتی گذاشته و از این حیث، فقها جرایم را به حق‌الهی و حق‌الناسی تقسیم کرده‌اند.<sup>۱</sup> در جرایمی که حق‌الله محض است، امکان سقوط مجازات وجود دارد، مثل شرب خمر یا زنا با توافقی و... و برخی جرایم که حق فردی نیز در آن وجود دارد، شخصی که به وی ظلم شده است در سقوط یا اجرای حد دخیل است. مثل قذف، و ... که در تعیین مصادیق این جرایم بین فقها اتفاق نظر وجود ندارد.

زنا به عنف یکی از حدود الهی است که مجازات آن به اتفاق همه فقها قتل است (خویی، ۱۳۹۱: ۹۵). چرا که فرد در آن با اکراه و اجبار وادار به تسلیم در مقابل خواسته زانی شده است، که سبب ورود صدمات جسمی، روحی و روانی، اجتماعی و خانوادگی شدیدی به بزه‌دیده می‌شود که جبران کامل آن به نظر غیرممکن می‌آید. حال آیا با توجه به اینکه عموماً توبه سبب سقوط مجازات در حدود می‌شود، زانی می‌تواند با توبه و احراز آن از مجازات معاف شود و یا اینکه این جرم جزء جرایم حق‌الناس بوده و جز با اعلام گذشت از جانب بزه دیده قابل سقوط نیست؟ در این قسمت از پژوهش برآنیم که این موضوع مهم را بررسی نماییم.

۲- «و من تاب قبل قیام البینه علیه، سقط عنه الحد بلاخلاف اجده، بل فی کشف اللثام الاتفاق علیه»

۳- «إذا تاب قبل القدره علیه سقط الحد کغیر الحدود»

۴- «فان تاب القاذف لم یسقط الجلد»

۵- «لو اقر بحد ثم تاب کان الامام مخیراً فی اقامته رجماً کان او جلداً بلاخلاف اجده فی الاول، بل فی محکی السرائر للاجماع علیه بل لعله کذلک فی الثانی ایضاً و ان فاتف هو علیه»

۱- البته باید گفت که کلیه جرایم دارای جنبه حق‌الهی هستند اما گاهی یک جنبه غلبه پیدا می‌کند که بر همین اساس آن را به حق‌الله و حق‌الناس تقسیم کرده‌اند.

شود، توبه بعد از آن مسقط حد نخواهد بود و زانی کشته می‌شود (خویی، ۱۳۹۱: ۹۱).

سؤال قابل طرح این است که آیا زناى به عنف در زمره حقوق‌الله محسوب می‌شود یا اینکه جنبه حق‌الناسی آن غلبه دارد و جز با گذشت بزه‌دیده سقوط نخواهد کرد؟ به نظر می‌رسد با توجه به بررسی جنبه حق‌الهی و حق‌الناسی حدود و با نگاهی به مبانی حق‌الناسی بودن حد قذف، می‌توان گفت همان طور که حد قذف جز با گذشت مقدوف سقوط نمی‌کند، (به هر شیوه‌ای که اثبات شده باشد) به طریق اولی، زناى به عنف هم جز با گذشت بزه‌دیده نباید سقوط کند و نمی‌توان مجازات آن را با توبه ساقط نمود (موسوی گلپایگانی، ۱۴۱۲: ۲).

## ۲-۲- توبه در زناى به عنف در لسان فقها

در تعریف زناى به عنف آمده است: «إذا اكره شخص إمرأه علی الزنا فزنی» (خویی، ۱۳۹۱: ۹۵۱). پس زن در زناى به عنف، از روی اكره و اجبار تن به ارتكاب زنا داده و خود او زیان دیده اصلی از تجاوز می‌باشد و به صورت مستقیم به او زیان وارد شده است. اکثر فقهای امامیه به طور خاص به توبه در زناى به عنف اشاره نکرده و مجازات آن را در قسمت کیفیهای زنا است. به علاوه فقها توبه را در بحث زناى به تراضی (مطاوعه) آورده که اگر کسی که علیه وی شهادت به زنا داده شده قبل از قیام بینه، توبه کند بنابر مشهور فقها حد از وی ساقط می‌شود. اما اگر بعد از قیام بینه باشد، حد ساقط نخواهد شد.<sup>۱</sup> همچنین در بحث لواط چنین آورده‌اند که اگر جرم با اقرار ثابت شده و بینه‌ای بر آن اقامه نشده باشد، امام بین عفو و اجرای حد مخیر است (خویی، ۱۳۹۱: ۱۱۷). این دو نظر موافق نظر مشهور فقها بوده و قانونگذار همین نظر را در قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ در ماده ۱۱۴ اعمال کرده است.

عده‌ای از فقهای عامه<sup>۲</sup> مخالف فقهای امامیه نظر داده و توبه را جز در محاربه مسقط حد نمی‌دانند و در صورت اثبات این جرم، مرتکب چه تائب باشد و چه غیر تائب، حد باید اجرا شود.<sup>۳</sup> دلیل ایشان رجوع به عمومات آیات قرآن<sup>۴</sup> می‌باشد (موسوی اردبیلی، ۱۴۲۷: ۳۱۹). گروه دیگری از فقهای عامه<sup>۵</sup> قایل به این هستند که توبه در حق الله مطلقاً باعث سقوط حد می‌شود<sup>۶</sup> و دلیل آنها این است که توبه انسان را تطهیر می‌کند، لذا سبب زوال حد نیز می‌شود.

بنابر این به نظر می‌رسد توبه و سقوط مجازات در زناى به عنف به صورت خاص و مجزا در کتب فقها بحث نشده و توبه در ذیل عمومات زنا (مطاوعه) بیان شده است این موضوع با نگاهی به روایات در باب زناى به اكره و عنف بدست می‌آید (کلینی، ۱۴۰۷: ۱۸۹). در زناى به عنف، توبه متجاوز متصور نشده و دلیل آن عدم پذیرش توبه متجاوز بوده است، چون روایات منقول، زناى به عنف و اكره را از زناى به تراضی (مطاوعه) کاملاً مجزا دانسته و حتی باب جداگانه‌ای به اسم «باب اكره المرأه علی الزنا» و «باب الرجل یغتصب المرأه فرجها» برای زناى به عنف و اكره در نظر گرفته، قائل به توبه متجاوز در آن نشده و مجازات آنرا بدون هیچ اختلافی قتل بیان کرده‌اند (خویی، ۱۳۹۱: ۹۵). پس زناى به عنف با زناى به تراضی دو مقوله‌ی کاملاً مستقل از هم هستند، همان طور که برخی از فقهای معاصر (از جمله آیت الله سبحانی و آیت الله حسینی‌شاهرودی)<sup>۷</sup> قائل به آن می‌باشند.

۲- مالک، أبو حنیفه، و بعضی از فقهای مذهب شافعی و حنبلی.

۳- «أن التوبه لا تسقط العقوبه إلا فی جرمه الحرابه، لأن الأصل أن التوبه لا تسقط العقوبه، للتائبین و غیر التائبین.»

۴- «الزانیه و الزانی فاجلذوا كل واحدٍ مِنْهُمَا مائَه جلدٍ (نور/ ۲)»

۵- ابن تیمیه و ابن قیم.

۶- «أن العقوبه تطهر من المعصیه، و أن التوبه أيضاً تطهر من المعصیه، و تسقط العقوبه فی الجرائم التي تمس حقاً لله»

۷- استفتاء نگارنده از آیت‌الله حسینی‌شاهرودی، شماره ۹۳۱۵۶۰۲ و آیت‌الله سبحانی، شماره ۱۶۷۳ مورخ ۱۳۹۳/۱۲/۲۵

۱- «يسقط الحد لو تاب قبل قيام البینه رجماً كان أو جلداً، و لا يسقط لو تاب بعده» ( لنگرانی، ۱۴۲۲: ۱۳۵؛ موسوی اردبیلی، ۱۴۲۷: ۳۸۱؛ خویی، ۱۳۹۱: ۹۱؛ نجفی، ۱۴۰۴: ۳۰۸)



### ۳- زناى به عنف؛ حق الناس يا حق الله؟

در راستای پرداختن به حق الناس بودن زناى به عنف، ابتدا ضرورت دارد مفاهیم حق، حق الناس و حق الله و معیارها و ویژگی‌های آنها به درستی پردازش شده در ادامه با این مقدمات به بررسی دقیق از موضوع پرداخت.

#### ۳-۱- مفهوم و ویژگی‌های حق الله و حق الناس

اصطلاح حق الله معمولاً در برابر حق الناس و عمدتاً در ابواب مربوط به احکام قضایی و کیفری به کار می‌رود. احکام قضایی به احکامی گفته می‌شود که پیامبر (ص) و امامان معصوم (ع) برای حل و فصل دعاوی و خصومت‌ها در منصب قضا صادر نموده‌اند. حقوقی که در واقع حق خداوند بر مکلفان است، حق الله نام دارد. به تعبیر دیگر، اوامر تکلیفی عبادی که صرفاً برای تقرب به خداوند امتثال می‌شود و آثار حقوقی بر دیگران ندارد و نیز حقوق ناشی از تکالیف اجتماعی که تشریح آنها مبتنی بر نفع عموم مردم است (مثل اقامه حدود)، از مصادیق حق الله است (زحیلی، ۱۴۰۴: ۱۳).

برخی گفته‌اند: «هر آنچه که اولاً و بالذات معصیت الله، و بالعرض تجاوز به حقوق افراد باشد، حق الله، و هر چه که عکس آن باشد حق الناس است» و نیز در تعریف حق الله، سلطنت خداوند به بازخواست بندگان است عموماً بر انجام یا ترک عملی که در مورد آن نهی یا امر شارع به مکلف متوجه شده است (آشوری، ۳۱۷۶: ۲۱۴). عده ای این دو مفهوم را به آثارش تعریف کرده و گفته‌اند: «هر آنچه که بنده می‌تواند آن را ساقط کند حق الناس، و هر آنچه که بنده حق اسقاط آن را ندارد حق الله است.» (موسوی اردبیلی، ۱۴۲۳: ۱۸۸).

با توجه به موارد فوق می‌توان گفت مقصود حق الناس چیزی است که ملاک حکم در آن، مصلحت شخصی است و اختیار آن بر دست شخص است، مثل وجوب قصاص و دیه که منوط به مطالبه ولی دم است و هر وقت عفو کند منتفی است. می‌توان گفت هر جرمی که موجب تضرر شخص یا اشخاص خاص شود، حق الناس، و هر جرمی که باعث اخلال و اختلال در نظر گردد و موجب لطمه بر مصالح اجتماعی و حقوق عمومی باشد و متضرر مستقیم نداشته باشد، حق الله

محسوب می‌شود، که برخی نیز تعریف مشابهی ارائه نموده‌اند (شیری، ۱۳۷۲: ۱۴۷).

فقها در مورد حق الناس به ویژگی‌هایی اشاره داشته‌اند که نشان از اهمیت این حق است، از جمله آنها می‌توان به اهم بودن حق الناس، حرمت تعرض به حق الناس و اختیار بزه‌دیده در اسقاط حد در حق الناس اشاره کرد. حق الناس بزرگترین و مهمتر از حق الله است؛ تا آنجا که برخی فقها مدعی‌اند که این امر مورد اجماع فقها است (انصاری، ۱۲۴۰: ۱۶۹). در حق الناس تأکیداتی است که در حق الله نیست و خداوند متعال در روز قیامت درباره حقوق مردم (حق الناس) با دقت و بر اساس میزان عدل حسابرسی می‌کند، در حالی که در حقوق الله بر اساس لطف و رحمت خویش حکم می‌نماید. در حرمت حق الناس همین بس که عده‌ای از فقها بیان نموده‌اند: «کم گذاشتن حق مردم و عدم وفای به آن ظلم است و به حکم مستقل عقل حرام است» (خویی، ۱۳۸۷: ۳۸۵). سومین ویژگی از جرایم حق الناسی اختیار صاحب حق در اسقاط حد است. حدود الله بخشیده نمی‌شود مگر حدی که در حق الناس است مانند حد قذف که قابل عفو است و با گذشت صاحب حق، حد ساقط می‌شود (حائری طباطبایی، ۱۴۱۸: ۴۶۰).

در تعریف دیگری آمده است: «المراد بحق الله هو ما تعلق به نفع العامه و ما یندفع به ضرر عام من الناس من غیر اختصاص به احد» در این تعریف جمله «من غیر اختصاص به احد» نمایان است و حد تمیز می‌تواند باشد (عامر، ۱۳۸۹: ۴۸). همین مضمون با کمی اختلاف در کتاب الحدود فی الاسلام ذکر شده است. پس از تقسیم حق در شریعت به حق الله و حق العبد، بیان شده «فحق الله هو ما یتعلق به النفع من غیر اختصاص به احد فینسب الی الله تعالی العظم خطر و شمول نفعه» (لطیف، ۱۳۷۲: ۴۸). ایشان علت انتساب حق را در این خصوص به خداوند، اهمیت این امور (حقوق الهی) و شمول نفع آنها دانسته است.

همچنین در کمیسیون استفتائات شورای عالی قضایی در تاریخ ۱۳۶۳/۵/۱۷ در تشخیص حق الله و حق الناس اعلام شد است؛ «...هر امری که باعث اخلال و اختلاف در نظم جامعه

### ۳-۲- معیارهای تمییز حق الله و حق الناس

این مطلب روشن است که حق الله و حق الناس از یک جنس (حق) هستند. بنابراین باید بر اساس آن، معیار تمییز این دو حق را روشن نمود. فقها در این رابطه چندین معیار عنوان کرده‌اند؛ اولین معیار در تمییز حق الله و حق الناس بحث حقوق خصوصی و عمومی است. حقی که متعلق به فرد خاص است، حق الناس و حقی که متعلق به عموم مردم است حق الله است. به دلیل اینکه در این نظر خداوند را در مورد حقوق عمومی سرپرست و ولی مردم می‌دانند (رضا، ۱۳۸۴: ۳۲). معیار فوق دو اشکال دارد، اول اینکه همه افراد حق الله را شامل نمی‌شوند، یعنی جامع نیست. مثل نماز و روزه که حقوق عمومی آن روشن نیست و دوم حقوق عمومی را حق الله نامیده‌اند، در حالی که باید از حق الناس باشد زیرا منفعت اصلی آن به مردمی می‌رسد مثل محاربه. همچنین حق الله، تعلق آن به خداوند است و فصل حق الناس نیز تعلق آن به مردم است. اشکالی که در این حق وجود دارد این است که برخی حدود که جنبه حق الناسی دارند، حق الله شمرده می‌شوند و مشابه حق الناس‌اند، مثل تجاوز به عنف.

مصلحت دومین معیار در تمییز حق الله و حق الناس است. چیزی که به آن خطاب اقتضایی (وجوب) متعلق می‌گیرد، اگر مصلحت آن به مخاطب برسد، حق الله است مثل نماز. اما اگر مصلحت آن به فرد دیگری برسد، حق الناس است، چه مخاطب هم در آن نصیب داشته باشد مثل بذل علم، و چه به غیر محدود باشد و چه این غیر، هویت شخصی (مثل ادای امانت) داشته باشد و چه هویت وصفی مثل دادن زکات به مستحقان. اما اگر هویت آنان، نه از نوع شخص باشد و نه از نوع وصف، مثل حدود. (فیض کاشانی، ۱۱۷۳: ۱۷).

این معیار نیز چند اشکال دارد؛ اولاً اینکه گفته شد که مصلحت نماز به مخاطب می‌رسد، در نتیجه حق الله است، باید گفت که چگونه این مصلحت به ذی حق نمی‌رسد به کس دیگری می‌رسد. در حالی که بدیهی است حق می‌بایست به ذی‌حق برسد. ثانیاً منظور از مصلحت چه بوده است؟ اگر مقصود، مصلحت مادی دنیوی است، که نماز مصلحت مادی دنیوی ندارد و اگر هم مصلحت معنوی دنیوی

گردد و موجب لطمه به مصالح و حقوق عمومی شود، حق الله محسوب می‌شود». این تعریف خالی از اشکال نیست و جامعیت ندارد چرا که برخی از جرایم مثل قتل که جنبه حق الناس محض دارد (قصاص)، داخل در این تعریف قرار می‌گیرد. بعضی از حقوقدانان و فقه‌های اسلامی حقوق را مورد تقسیمات گوناگونی قرار داده‌اند، اول حق الله و دوم حق الناس. در تعریف این دو گفته‌اند: «حق الناس یا حق العبد یا حقوق آدمی آن است که انسان بتواند آن را ساقط کند و جز این هر چه باشد حق الله است مانند مجازات‌ها و مقررات خمس و زکات و عبادات که همه حق الله‌اند» (لطیف، ۱۳۷۲: ۴۹). این تعریف نیز خالی از اشکال نیست چون حقوق حق الناسی نیز یافت می‌شود که قابل اسقاط نیستند هرچند طبع حق الناس، قابل اسقاط بودن آن است.

برخی از فقها حق را به سه دسته تقسیم کرده‌اند: حق الناس محض، حق الهی که حق الناس هم بر آن تعلق دارد، و حق الله محض (طوسی، ۱۳۵۱: ۱۶۲). امروز حقوقدانان نیز طبق همین تقسیم‌بندی شیخ طوسی (ره) حق را تقسیم کرده‌اند. برخی دیگر بالاتر رفته و آرای گوناگونی به لحاظ آثار شش قسم آن را ذکر کرده‌اند. برخی دیگر حق را به دو قسم حق الهی و حق آدمی تقسیم کرده‌اند (موسوی خمینی، ۱۳۶۶: ۲۹۸).

می‌توان گفت که حق به حق الله و حق الناس تقسیم شود مناسب‌تر است، چون هم موجب سردرگمی نمی‌شود، هم با بیان مبانی و ملاک‌های آنها، به راحتی حق الله از حق الناس تمییز داده می‌شود. ضمناً یادآور می‌شود که در حق الناس حق الله نهفته است و آن به خاطر مجازی بودن حق الناس است چون خداوند صاحب حق اصلی است و آن را برای انسان اعتبار کرده و به او امانت داده است که آن حق الجاعل است. به این معنا که او درباره این جعل حق، برای انسان محترم شمرده و دلیل آن واجب‌الاطاعه بودن خداوند است؛ خداوند همانطور که حق الناس را جعل فرموده، حق الله را نیز مانند نماز و عبادات جعل کرده است. پس در این مقال صرفاً حق الله و حق الناس و ملاک‌های تمییز این دو مورد بررسی قرار می‌گیرد.

می‌رسد معیار مناسب در این زمینه این است که اول باید به مبنای ایجاد حق توجه کرده و به دنبال این بود که خداوند به چه دلیل حقی را ایجاد کرده است. مثلاً در مورد حد قذف که حقی به مقذوف داده شده است، به جهت اهمیت حیثیت و آبروی افراد مسلمان بوده است. دوم اینکه در این حق چه کسی نافع یا متضرر مستقیم خواهد بود، که می‌توان آن را صاحب حق عنوان داشت، هرچند که به صورت غیرمستقیم بر جامعه و اجتماع اثراتی خواهد داشت. به عنوان مثال جرم قذف سبب ترویج بی‌عفتی زبانی در جامعه می‌شود و به طبع آن، عفت در جامعه دچار خدشه می‌شود یا اینکه سبب می‌شود که احساسات و عفت عمومی مردم جریحه‌دار شود، که این اثری غیرمستقیم دارد که می‌توان همان جنبه حق‌الهی آن دانست. پس در این جرم، هم جنبه حق‌الهی (حق عمومی جامعه) دارد که خداوند آن را به حاکمان جامعه تفویض نموده و هم جنبه حق‌الناسی است که متضرر مستقیم جرم می‌باشد اما در آن جنبه حق‌الناسی به جنبه حق‌الهی آن غلبه دارد. پس می‌توان به این نکته توجه داشت که تمام جرایم جنبه حق‌الهی دارند اما در برخی جنبه حق‌الهی آنها نسبت به جنبه حق‌الناسی مغلوب است و به همین دلیل حقوق خاصی برای بزه‌دیده این نوع جرایم در نظر گرفته شده است.

با توجه به معیار ارائه‌شده و همچنین توجه ویژه به حد قذف، می‌توان گفت که معیار در زنا به عنف، چون با آبرو و حیثیت افراد مرتبط بوده، همچنین دارای عنصر عنف و اکراه است که خود نوعی بی‌آبرو کردن شدید می‌باشد. همچنین بزه‌دیده در زنا به عنف به شدت از لحاظ روحی و حیثیتی و گاه جسمانی متحمل آسیب شده و شدت این جرم از قذف به مراتب بیشتر است می‌توان گفت که در جرم تجاوز به عنف، جنبه حق‌الناسی آن بر جنبه حق‌الهی غلبه داشته و لذا در قلمرو حقوق‌الناس قرار می‌گیرد و جز با رضایت بزه‌دیده قابل سقوط نخواهد بود. حتی در صورت سقوط حد با گذشت بزه‌دیده، می‌توان گفت که حاکم می‌تواند به جهت جنبه حق‌الهی (عمومی) جرم که سبب جریحه‌دار شدن عفت عمومی شده است او را تعزیر نماید. این شیوه، علاوه بر موارد فوق، سبب تأمین منافع شخص بزه‌دیده می‌شود؛ شخصی که به‌عنوان یکی از طرفین مستقیم جرم در دادرسی و محاکمه

مقصود است، باید گفت که حق‌الناس دیگری هم این نوع مصلحت را دارند، مثل قذف. ثالثاً همه حدود از حق‌الله نیستند بلکه برخی از آنها حق‌الناس هستند مثل قذف و سرقت.

امکان یا عدم امکان قابلیت اسقاط، از دیگر جهات تمیز حق الله و حق‌الناس است. براساس این معیار، حقی که قابل اسقاط نیست حق‌الله است و حق‌الناس نیز حقی است که قابلیت اسقاط داشته باشد. زیرا اسقاط آن منحصراً در دست مردم است (طباطبایی یزدی، ۱۴۲۰: ۵۱). این معیار در میان فقها مورد اختلاف واقع شده اما به نظر می‌رسد که قابل اسقاط بودن نه صفت حق‌الله است و نه صفت حق‌الناس، بلکه صفت خود حق است.

عمل به علم، یکی دیگر از جهات تمیز حق الله از حق‌الناس است؛ همه فقها این تفاوت را به‌عنوان معیار پذیرفته‌اند که اگر حاکم به جرم علم پیدا کند، در حق‌الله حد بر او واجب می‌شود، یعنی نیازی به شکایت و مطالبه کسی نیست و فقط علم قاضی کافی است. اما در حق‌الناس، اگرچه حاکم به جرمی علم پیدا کند، ولی اقامه حد به مطالبه صاحب حق موقوف است و تا وقتی صاحب حق مطالبه نکند، حد جاری نمی‌شود (محقق حلی، ۱۳۸۸: ۴۳۱). حتی صاحب ریاض المسائل، این مسأله را خالی از اشکال و اختلاف دانسته است (رضا، ۱۳۸۴: ۳۶). این در حالی است که علم قاضی در همه حدود مجری است و فقط مربوط به حدود حقوق‌الهی نیست.

آخرین مورد از معیارهای تمیز حق الله از حق‌الناس، حکم غیابی است. در مورد حق‌الله، قضاء علی الغائب جایز نیست، اما در مورد حق‌الناس جایز است و مشهور فقها این معیار را پذیرفته‌اند (نجفی، ۱۴۰۴: ۲۲). محقق اردبیلی دلیل مسأله را اجماع، تخفیف و قاعده درء در حدود دانسته است (رضا، ۱۳۸۴: ۳۸). در این مورد هم حدودی داریم که همه به حق‌الناسی بودن آن اذعان داشته‌اند، اما محاکمه غیابی آن جایز نبوده است.

### ۳-۳- نظریه مختار درباره زنا به عنف

در مطالب فوق به پنج معیار برجسته که فقها عنوان کرده‌اند، پرداخته شد. این معیارها دارای اشکالاتی بودند. به نظر

قذف حرمت دارد و مرتکب علاوه بر مجازات دنیوی آن، در آخرت نیز مجازات می‌شود.

در زناى به عنف، علت فوق که برای جرم قذف بیان شد، با شدت بیشتری وجود دارد. چرا که در قذف با زبان و سخن از افراد هتک حرمت می‌شود اما در زناى به عنف مجموعه‌ای از فعل و انفعالات و رفتارهای فیزیکی اتفاق می‌افتند که به مراتب شدیدتر از هتک حرمت زبانی (لسانی) است. لذا از آنجایی که علت حکم زناى به عنف به گونه‌ای قوی‌تر از قذف دیده می‌شود می‌توان نتیجه گرفت همانطور که در قذف، جز با عفو (گذشت) مقذوف، حد قذف پس از ثبوت قابل اسقاط نیست، به طریق اولی در زناى به عنف نیز چنین است. یعنی حتی در صورت توبه زانی، کیفر این جرم جز با گذشت بزه‌دیده قابل سقوط نیست، یعنی عفو بزه‌دیده نیز جزئی از توبه محسوب شده و علاوه بر دیگر حقوقی که برای بزه‌دیده در جریان تعقیب و دادرسی در نظر گرفته شده، برای سقوط حد زناى به عنف، اعلام گذشت این شخص نیز ضروری خواهد بود.

### نتیجه‌گیری

برای شارع مقدس اسلام، اهمیت حفظ آبرو و حیثیت اشخاص مطلبی واضح و غیر قابل انکار است. شرع انور هیچ گونه رفتاری را علیه کرامت شخصیت انسان تأیید نکرده و با وضع قوانینی قاطع از حیثیت و شخصیت معنوی افراد پاسداری نموده است. یکی از آشکال برخوردار ناروا و توهین‌آمیز که قانونگذار اسلام با هدف حفظ آبرو و حیثیت انسان‌ها و جلوگیری از مفساد فراوان اجتماعی و اخلاقی برای آن مجازات حدی تعیین کرده است، عمل قذف است؛ دلیل وضع این حد این است که اگر اشخاص هر دشنام و نسبت ناروایی به افراد دیگر بدهند، حیثیت و نوامیس مردم همواره در معرض خطر بوده حتی ممکن است به علت این تهمت‌های ناروا موجودیت خانواده و آرامش روانی آنها به خطر افتاده و محیطی آکنده از سوءظن و بدبینی بر جامعه

دخیل دانسته شده و حق و حقوقی که او از لحاظ کیفری دارد نیز به خوبی تأمین می‌شود، به علاوه سبب تأمین منافع جامعه و نوعی پیشگیری می‌تواند تلقی شده که به افرادی که مستعد ارتکاب جرم هستند، هشدار می‌دهد که لکه دار کردن آبروی افراد هزینه‌گزافی داشته که این هزینه می‌تواند حتی از دست دادن جان متجاوز باشد.

همچنین در انتهای این بحث می‌توان گفت یکی از دلایل حق الناس بودن زناى به عنف دلیل (قیاس) اولویت است. به عبارت دیگر در مورد زناى به عنف و قیاس اولویت<sup>۱</sup> با قذف می‌توان چنین اذعان کرد دو شرط اساسی که باید در آن وجود داشته باشد، موجود است: از آیه ۴ سوره مبارکه نور برداشت می‌شود که علت تحریم (و تجریم) قذف و وضع مجازات برای کسانی که مومنان را قذف می‌کنند، حفظ آبرو و شأن آنها در جامعه است. شأن نزول آیه نیز همین نکته را می‌رساند؛ یعنی از حیثیت مومنان دفاع کرده تا هرکسی بی‌دلیل و از روی غرض‌ورزی به مومنان نسبت‌های شنیع لواط و زنا نداد و حرمت مومنان حفظ شود که این خود نوعی پیشگیری (پیشگیری کیفری) از جرم محسوب می‌شود (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴: ۲۶۹). زیرا حفظ حرمت و تمامیت معنوی افراد از اساسی‌ترین حقوق هر فرد در جامعه است و در منابع اسلام شدیدترین حالت بی‌حرمتی زبانی، قذف می‌باشد که شارع مقدس آن را مورد توجه قرار داده است. پس این جرم نوعی صدمه به شخصیت معنوی اشخاص است و شارع، اختیار تقاضای مجازات یا عفو مرتکب را به او واگذار کرده است چون متضرر اصلی و مستقیم، مقذوف می‌باشد.<sup>۲</sup> پس

۱- پذیرش دلیل اولویت، به عنوان دلیلی برای ثبوت مورد اشد، مورد اختلاف اصولیین است؛ عده‌ای آنرا پذیرفته‌اند (شهید ثانی، ۱۳۷۴: ۱۰۸؛ نجفی اصفهانی، ۱۴۱۳: ۴۱۵؛ مظفر، ۱۳۷۰: ۱۱۴؛ بهبهانی، ۱۴۱۵: ۱۴۸). و عده‌ای آنرا باطل دانسته‌اند (جرع‌املی، ۱۴۱۸: ۱۸۴؛ بحرانی، ۱۴۱۵: ۶؛ علم الهدی، ۱۳۴۸: ۶۷۱). به هر حال دلیل کسانی که آن را پذیرفته‌اند قوی‌تر است، منتها دو شرط اساسی باید وجود داشته باشد؛ «کشف معتبر علت» و «وجود آن علت، در مورد مسکوت به گونه ای قوی‌تر و شدیدتر». (موسوی اردبیلی، ۱۴۲۳: ۳۷۶)

۲- تمام فقها به حق الناس بودن محض قذف اذعان کرده‌اند (نجفی، ۱۴۱۳: ۴۲۸؛ خویی، ۱۳۹۱: ۱۲۵؛ موسوی اردبیلی، ۱۴۲۳: ۳۷۶) به طوری که جز با مطالبه مقذوف (شکایت مقذوف) حد قذف اقامه نمی‌شود. یعنی حتی با توبه قاذف و عذرخواهی از مقذوف بدون رضایت مقذوف قابل اسقاط نیست و حتی

حاکم هم نمی‌تواند حد آن را عفو کند حتی اگر مقذوف فوت کند، این حق به ورثه او (همان اولیاء الدم) می‌رسد و حق مجازات مقذوف ساقط نمی‌شود.

با توجه به بررسی‌های به عمل آمده، می‌توان چنین گفت که توبه در جرایم منافی عفت ذیل عمومات زنای به تراضی (مطووعه) بیان شده و دلیل قرآنی آن آیه ۲ سوره مبارکه نور است که بعد از آن آیه قذف آمده است و دلیل اینکه توبه سبب سقوط می‌شود آیه ۵ این سوره است که فقها آن را علاوه بر قذف (نور / ۴)، مربوط به زنا (نور / ۲) نیز دانسته‌اند. همچنین با توجه به اینکه در روایات منقول از معصومین (ع) مجازات زنای به عنف، قتل بوده که سقوط حد به وسیله توبه در آن ذکر نشده، به علاوه توبه در ذیل عمومات زنای به تراضی بیان شده است و همچنین بنا بر قیاس اولویت یعنی وقتی نسبت دادن زنا و لواط جز با گذشت مقذوف قابل اسقاط نیست، پس به طریق اولی عمل شنیع زنای به عنف یا لواط به عنف که با اکراه مرتکب این عمل شده است، نیز باید جز با گذشت بزه‌دیده (حتی با فرض توبه زانی) نباید سقوط کند. در این رابطه فرقی نمی‌کند که جرم تجاوز به عنف به چه طریقی اثبات شده باشد.

نهایتاً می‌توان گفت که جنبه حق‌الناسی در زنای به عنف بر جنبه حق‌الهی آن غلبه داشته به نحوی که از تعریف جرایم حق‌الناس چنین چیزی به روشنی قابل استنباط است؛ یعنی وقتی ضرر ناشی از جرم مستقیماً به شخص معین وارد شده باشد جنبه حق‌الناسی جرم بر جنبه حق‌الهی آن غلبه دارد. تمام ویژگی‌ها و معیارهایی که فقها در مورد حق‌الناس بیان نموده‌اند، قابل انطباق با زنای به عنف نیز می‌باشد. پس در این جرم (زنای به عنف)، با توبه متجاوز فقط ممکن است عذاب اخروی و بار گناه آن زایل شود و الاً مجازات حدی آن جز با گذشت بزه‌دیده نباید سقوط کند. دیدگاهی که برخی فقهای معاصر از جمله آیت‌الله سبحانی و آیت‌الله حسینی شاهرودی نیز قائل به آن هستند.<sup>۲</sup>

حکم‌فرما شود. چرا که آبروی افراد جامعه برای شارع مقدس اهمیت فوق‌العاده‌ای دارد. از اینرو قریب به اتفاق فقها قائل به عدم سقوط حد قذف با توبه هستند به علاوه در آیه ۵ سوره مبارکه نور، بعد از آیه قذف (نور / ۴) عبارت «إلا الذین تابوا من بعد ذلک و...» آمده است، لذا با چنین آیه‌ای، توبه قاذف را بدون عفو مقذوف، مسقط حد نمی‌دانند. یعنی شرط اصلی سقوط حد قذف، عفو قاذف دانسته شده و دلیل آن هم برتری جنبه حق‌الناسی قذف به جنبه حق‌الهی آن است.<sup>۱</sup> پس فقط کسی که از جرم قذف صدمه اصلی و مستقیم را دیده است (مقذوف) می‌تواند تقاضای مجازات یا عفو نماید.

همه اینها در حالی است که در عمل زنای به عنف برخلاف قذف، مرتکب پا را از نسبت زبانی فراتر نهاده و عملاً دامن زن را که مهمترین سرمایه گران‌بها و غیرقابل جبران وی از جانب خداوند است لکه دار کرده و علاوه بر خسارات جسمانی که ممکن است پیش آورده باشد، خسارت‌های معنوی، روانی، اجتماعی، خانوادگی و... به بار آورده که قابل جبران نخواهد بود و زندگی بزه‌دیده را تحت‌الشعاع قرار می‌دهد. در فرهنگ اسلامی مهمترین گوهر هر مسلمان بالأخص برای زنان، آبرو و حیثیت او است و لکه دار شدن حیثیت و آبروی زن ممکن است منجر به اقداماتی از جمله خودکشی، انتقام و حتی نزاع های خانوادگی و طایفه‌ای شود که خود زمینه ساز یک سری جرایم دیگر می‌باشد. بر همین اساس نیز در شرع منور با این جرم به نسبت جرم قذف برخورد بسیار شدیدتری صورت گرفته است ولی نکته قابل تأمل این است که علی‌رغم تمامی اوصاف فوق، امکان سقوط زنای عنف بسیار ساده‌تر از حد قذف بوده و این شائبه برانگیخته می‌شود که در صورت تمایل و تصمیم‌گیری مرتکب برای انتخاب بین قذف و تجاوز به عنف، به خاطر احتمال سهل‌تر سقوط مجازات تجاوز به عنف، فرد انگیزه و میل بیشتری برای تجاوز به عنف داشته باشد.

۲- دیدگاه آیت‌الله حسینی‌شاهرودی مؤید این نظر می‌باشد: «تجاوز به عنف جدای از زنا می‌باشد که عقوبت شدید (دنیوی و اخروی) دارد و حق‌الله و حق‌الناس آن هم بسیار سخت می‌باشد». استفتاء نگارندگان به شماره ۹۳۱۵۶۰۲ مورخ: ۱۳۹۳/۱۲/۲۵.

۱- این نکته قابل تذکر است که قذف با تمام شرایط آن ثابت فرض شده است یعنی حد قذف اثبات شده است.



- اردبیلی، محمدعلی (۱۳۸۲). حقوق جزای عمومی. جلد دوم، تهران: نشر میزان.
- امینی، جهاندار، و طاهری، محمدعلی (۱۳۹۳). «توبه و تأثیر آن به حدود از دیدگاه فقه مقارن و قانون مجازات اسلامی، تهران». *مجله حقوقی دادگستری*، ۷۸(۸۶): ۳۵-۸۱.
- اوحدی، بهنام (۱۳۸۴). *تمایلات و رفتارهای جنسی انسان‌ها*. چاپ پنجم، تهران: انتشارات صادق هدایت.
- دهخدا، علی اکبر (۱۳۷۷). *لغت نامه دهخدا*. چاپ اول جدید، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- رضا، محمدباقر (۱۳۸۴). «معیار تشخیص حق الله و حق الناس و مصادیق مهم آن در فقه مذاهب اسلامی». *پژوهش‌نامه حکمت و فلسفه اسلامی*، ۱۵ (۳): ۲۱-۵۰.
- سیگل، جی لاری (۱۳۸۵). *جرم‌شناسی*. ترجمه یاشار سیف الهی، چاپ اول، تهران: دفتر تحقیقات کاربردی پلیس آگاهی ناجا تهران.
- شیری، عباس (۱۳۷۲). *سقوط مجازات در حقوق کیفری اسلام و ایران*. تهران: مرکز انتشارات جهاد دانشگاهی شهید بهشتی.
- فاضل‌لنکرانی، محمد (بی‌تا). *جامع المسائل*. چاپ یازدهم، قم: انتشارات امیر قلم.
- فتحی، حجت الله (۱۳۹۲). *شرح مبسوط قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ (بخش حدود)*. چاپ اول، قم: انتشارات مؤسسه دایره المعارف فقه الاسلامی.
- گودرزی، فرامرز (۱۳۸۶). *پزشکی قانونی*. چاپ چهارم، تهران: انتشارات سمت.
- لطیف، حسین (۱۳۷۲). *حق الله و حق الناس*. چاپ اول، قم: انتشارات دارالکتاب جزایری.

متأسفانه در قانون مجازات اسلامی چنین دیدگاهی مورد پذیرش قرار نگرفته و توبه از موجبات سقوط کیفر حد زنای به عنف (و تبدیل آن به یک کیفر تعزیری) دانسته شده است. چنانچه در قانون مجازات اسلامی نظر فوق‌الذکر اعمال شده و موجبات اصلاح قانون فراهم گردد، می‌تواند از بسیاری از مشکلات شدید روحی روانی و اجتماعی که بزه‌دیده متحمل می‌شود کاسته شده و از بسیاری آثار مخرب از قبیل نزاع‌های خانوادگی و طایفه‌ای در اثر انتقام جویی‌های بزه‌دیده و اعضای خانواده او پیشگیری به عمل آید. لذا پیشنهاد می‌شود که قانونگذار اولاً ماده ۱۱۴ قانون مجازات اسلامی و تبصره دو آن که در مورد زنای به عنف است را اصلاح نماید، ثانیاً قانونگذار در قانون مجازات اسلامی، تجاوز به عنف را از زنا و لواط به تراضی تفکیک نماید، که این امر موجبات حرکت بیشتر قانونگذار در سمت اهداف و مسیر راستین شارع مقدس را فراهم خواهد آورد.

**ملاحظات اخلاقی:** موارد مربوط به اخلاق در پژوهش و نیز امانت‌داری در استناد به متون و ارجاعات مقاله تماماً رعایت گردید.

**تعارض منافع:** تدوین این مقاله، فاقد هرگونه تعارض منافی بوده است.

**سهام نویسندگان:** نگارش مقاله با مسؤلیت آقای سید سجاد کاظمی و سهم مشترک تمامی نویسندگان انجام گرفته است.

**تشکر و قدردانی:** از تمام کسانی که ما را در تهیه این مقاله یاری رسانده‌اند، سپاسگزاریم.

**تأمین اعتبار پژوهش:** این پژوهش بدون تأمین اعتبار مالی سامان یافته است.

## منابع و مأخذ

### الف. منابع فارسی

- آشوری، محمد (۱۳۷۶). *عدالت کیفری (مجموعه مقالات)*. چاپ اول، تهران: کتابخانه گنج دانش.

- مکارم شیرازی، ناصر (۱۴۲۷). *استفتائات جدید*. چاپ دوم، قم: انتشارات مدرسه امام علی بن ابیطالب (ع).
- مکارم شیرازی، ناصر و همکاران (۱۳۷۴). *تفسیر نمونه*. چاپ اول، تهران: دارالکتب الاسلامیه.
- مهری متانکلایی، مریم (۱۳۸۹). «بررسی بزه تجاوز به عنف از نگاه جرم‌شناسی». *مجله کارآگاه*، ۲(۱۲): ۱۰۶-۱۳۷.
- موسوی گلپایگانی، محمدرضا (۱۴۰۹). *مجمع المسائل*. چاپ دوم، قم: انتشارات دارالقرآن الکریم.
- میرمحمدصادقی، حسین (۱۳۹۳). *جرایم علیه اشخاص*. چاپ هفدهم، تهران: نشر میزان.
- ب. منابع عربی**
- ابن فارس، احمد (۱۴۰۴). *معجم مقاییس اللغة*. تحقیق عبدالسلام محمد هارون، جلد چهارم، قم: مکتب الاعلام الاسلامی.
- ابن منظور، محمد بن مکرم (۱۳۹۲). *لسان العرب*. قم: مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی.
- انصاری، مرتضی (۱۴۲۰). *مکاسب*. چاپ سوم، قم: مجمع الفکر الاسلامی.
- بحرانی، یوسف بن احمد (۱۴۱۵). *الحدائق الناضره فی احکام العترة الطاهره*. تحقیق محمدتقی ایروانی، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
- بهبهانی، محمد باقر (۱۴۱۵). *الفوائد الحائریه*. قم: مجمع الفکر الاسلامی.
- تبریزی، میرزا جواد (۱۴۱۷). *اسس الحدود و التعزیرات*. چاپ اول، قم: دفتر مؤلف.
- حائری طباطبایی، علی بن محمد (۱۴۱۸). *ریاض المسائل فی تحقیق الاحکام بالدلیل*. چاپ اول، قم: انتشارات مؤسسه آل البيت (ع).
- حرعاملی، محمد بن حسن (۱۴۱۸). *الفصول المهمه فی اصول الائمه*. چاپ اول، قم: مؤسسه معارف اسلامی امام رضا (ع).
- حرعاملی، محمد بن حسن (۱۴۰۹). *وسایل الشیعه*. قم: مؤسسه آل البيت (ع) لأحیاء التراث.
- خویی، ابوالقاسم (۱۳۹۱). *مبانی تکمله المنهاج*. چاپ سوم، تهران: انتشارات خرسندی.
- خویی، ابوالقاسم (بی‌تا). *مصباح الفقاهه فی المعاملات (المکاسب)*. قم، مؤسسه الانصاریان.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد (۱۴۱۶). *مفردات الفاظ القرآن*. تحقیق صفوان عدنان داوری، دمشق: دارالقلم.
- زحیلی، وهبه مصطفی (۱۴۰۴). *الفقه الاسلامی و ادلته*. دمشق: انتشارات دارالفکر.
- طباطبایی، محمدحسین (۱۳۹۲). *المیزان فی تفسیر القرآن*. چاپ سوم، تهران: دارالکتب الاسلامیه.
- طباطبایی یزدی، محمدکاظم (۱۴۲۰). *العروه الوثقی*. جزء ثالث، طبع اول، قم: مؤسسه نشر اسلامی.
- طوسی، ابی جعفر (۱۳۵۱). *المبسوط فی فقه الامامیه*. تصحیح محمدباقر بهبودی، جلد هفتم و هشتم، تهران: مکتب المرتضویه لاحیاء الآثار الجعفریه.
- عامر، عبدالعزیز (۱۳۸۹ق). *التعزیر فی الشریعه الاسلامیه*. قاهره: انتشارات دارالفکر العربی.

- علامه حلی، حسن بن یوسف (۱۴۱۱). تبصره المتعلمین فی احکام الدین. چاپ اول، تهران: مؤسسه چاپ و نشر وابسته به وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- علامه حلی، حسن بن یوسف (۱۴۱۳). قواعد الاحکام فی معرفه الحلال و الحرام. چاپ اول، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- علم الهدی، علی بن حسین (۱۳۴۸). الذریعه الی اصول الشریعه. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- غزالی، محمد (۱۴۰۲). احیاء علوم الدین. بیروت: بی نا.
- فاضل لنکرانی، محمد (۱۴۲۲). تفصیل الشریعه فی شرح تحریر الوسیله - الحدود. چاپ اول، قم: مرکز فقهی ائمه اطهار.
- فیض کاشانی، ملا محسن (۱۱۷۳ ق). التحفه السنیه فی شرح النخبه المحسنیه. شرح عبدالله بن نورالدین جزایری، نسخه الکترونیکی کتابخانه ملی: <http://dl.nlai.ir/UI>
- کلینی، محمد بن یعقوب (۱۴۰۷). الکافی، الطبع الرابع، تهران: دار الکتب اسلامیة.
- محقق حلی، جعفر بن حسن (۱۳۸۸). شرایع الاسلام فی مسائل الحرام و الحلال. چاپ هشتم، تهران: بی نا.
- مظفر، محمدرضا (۱۳۷۰). اصول فقه. چاپ چهارم، قم: مرکز انتشارات دفتر تبلیغات حوزه علمیه قم.
- مکارم شیرازی، ناصر (۱۴۱۸). انوار الفقاهه (کتاب الحدود). چاپ اول، قم: انتشارات مدرسه الامام علی بن ابی طالب (ع).
- موسوی اردبیلی، عبدالکریم (۱۴۲۷). فقه الحدود و التعزیرات. چاپ دوم، قم: انتشارات دانشگاه مفید.
- موسوی اردبیلی، عبدالکریم (۱۴۲۳). فقه القضاء. چاپ دوم، قم: مؤسسه النشر الجامعه المفید.
- موسوی خمینی، روح الله (۱۳۶۶). تحریر الوسیله. جلد دوم، چاپ دوم، قم: دارالعلم.
- موسوی گلپایگانی، محمدرضا (۱۴۱۲). الدر المنضود فی احکام الحدود. چاپ اول، قم: دارالقرآن الکریم.
- نجفی، محمد حسن (۱۴۰۴). جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام. جلد چهارم و چهارم و یکم، چاپ هفتم، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- نجفی اصفهانی، محمدرضا (۱۴۱۳). وقایه الأذهان و الألباب فی اصول السنه و اللباب. قم: مؤسسه آل البيت (ع).